**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020708**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد حقیقت وضع بود. در مورد حقیقت وضع مرحوم شهید صدر می‌فرمایند که حقیقت وضع بر پایۀ استفاده از یک سری قوانین تکوینی استوار است. خداوند انسان را اینجوری خلق کرده که اگر یک معنایی را باهاش برخورد کند تصور آن معنا در ذهنش شکل می‌گیرد، این قانون اوّل.

قانون دوم این که اگر مشابه یک معنایی را هم درک کند آن معنا در ذهن انسان شکل می‌گیرد، فرض کنید من یک موقعی شیر را می‌بینم، معنای شیر در ذهنم شکل می‌گیرد، یک موقعی عکس شیر را می‌بینم باز هم معنای شیر در ذهن من نقش می‌بندد. یک قانون سومی وجود دارد، آن این است که اگر بین دو تا معنا ارتباط عمیق باشد، اقتران اکید باشد، انسان یکی از این معانی را باهاش برخورد کند تصور معنای دیگر به ذهن، این هم قانون سوم.

آدمیزاد یک موقعی در زمان‌های قدیم وقتی می‌خواسته برای دیگران معنایی را تفهیم کند فرض کنید یک موقعی می‌خواسته مادر به بچه بگوید که من شیر می‌خواهم، یک مرحله این است که بیاید دقیقا به شیر اشاره کند، شیر را بردارد اینجوری اینجوری بلند کند که مادر مواجه بشود با شیر و به او شیر بدهد. یک موقعی یک چیزی که شبیه شیر هست، عکس شیر را بکشد و چیز کند که، به تناسب یک خاطره از خودم بگویم ایام شادی این خاطره هم جالب است، من بچه بودم والده به من یک تومان داده بودند بادمجان بخرم من رفتم سر کوچه مشهد بودیم، رفتم سر کوچه یادم رفت چی قرار بود بگیرم، دیدم یک تومان دستم است، گوجه فرنگی کیلویی یک تومان بود، یک کیلو گوجه فرنگی گرفتم، رفتم خانه مادرم گفت این چی است؟ گفتم مگر گوجه فرنگی نخواسته بودید؟ گفت بیا یک ورق آوردم یک عکس بادمجان کشیدم، گفتم برو در مغازه این را می‌خواهم. خب این یک مرحله‌ای است شما برای تفهیم این که من بادمجان می‌خواهم لفظ بادمجان را به کار می‌برید، یک موقعی عکس بادمجان را به کار می‌برید برای این که به مغازه‌دار بگویید من چی می‌خواهم.

مراحل اوّلیۀ لغت و زبان در واقع کأنّه از این سنخ بوده. تصویر شیء منشاء افهام معنا به مخاطب می‌شده، بعد دیگر به این مطلب رسیدند که لازم نیست که دقیقا یک تصویر مشابهی باشد، یک لفظی که با آن معنا ارتباط تنگاتنگ دارد، اقتران اکید بین این دو تا معنا یعنی این لفظ و آن معنا وجود دارد همین مقدار کافی هست، حالا این اقتران اکید بین لفظ و معنا یک عامل کمی دارد، یک عامل کیفی. عامل کمی‌اش تکرر استعمال است، اما عامل کیفی‌اش این هست که ما این لفظ را در یک شرایط خاصی به کار ببریم، در یک شرایط خاصی این لفظ قرار بگیرد که باعث بشود با آن معنا یک ارتباط ویژه، مثلا در حضور یک جمعی همه جمع بشوند بگویند این را ما برای این معنا این لفظ را وضع کردیم، این که در حضور این جمع بگوییم بیان می‌شود، باعث می‌شود که بین این لفظ و آن معنا ارتباط عمیق پیدا کنند، و همین ارتباط عمیق در واقع حقیقت وضع هست. نتیجه‌گیری که ایشان، حالا یک بحث‌هایی ایشان، آقای حائری در پاورقی دارند در مورد فرق بین دیدگاه شهید صدر و دیدگاه پاولف که من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم خواستید خودتان مطالعه بفرمایید. ایشان بعد ممیزات نظریۀ مختارشان را بیان می‌کنند، می‌فرمایند که نتیجۀ این، سه تا مطلب از تحلیلی که ما در مورد حقیقت وضع کردیم نتیجه‌گیری می‌شود، یکی این که وضع در واقع در حقیقت وضع مسلک واقعیت، مسلک صحیحی است، یعنی ما یک ارتباط واقعی بین لفظ و معنا ایجاد می‌کنیم، نه یک ارتباط اعتباری و تنزیلی و امثال اینها، و نه یک تعهد و امثال این حرف‌ها. ولی ما در واقع همان مسلک واقعیت را داریم تحلیل می‌کنیم که چجوری هست که یک ارتباط حقیقی و واقعی بین لفظ و معنا ایجاد بشود، و دیگر مسالک دیگری که اینجا در کلمات آقایان هست در واقع آن لُب قضیه و سرّ دلالت لفظ بر معنا درش گفته نشده، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که وضع دلالت تصوریه ایجاد می‌کند، نه دلالت تصدیقیه. بحث سر این هست که ما یک دلالت وضعیه داریم، یعنی دلالتی که مستقیما ناشی از وضع است، این دلالت چیست؟ آیا این هست که وقتی لفظ شنیده می‌شود تصور معنا به ذهن مخاطب می‌آید یا وقتی لفظ شنیده می‌شود قصد متکلم نسبت به معنا به ذهن مخاطب می‌آید. آن مسلک تعهد قصد معنا در دلالت وضعیه وجود دارد، یعنی ما یک ملازمه‌ای بین لفظ و قصد معنا را تعهد می‌کنیم، در نتیجه دلالت وضعیه، دلالت تصدیقیه است، یعنی از لفظ ما به این که متکلم این لفظ را اراده کرده است می‌رسیم، ولی سایر مسلک‌هایی که اینجا هست مثل مسلک اعتبار که ما لفظ را بر معنا اعتبار می‌کنیم، آن اعتبار تقریب‌های مختلفی دارد که من به جهت اختصار اصلا وارد آن تقریبات نشدم، یا همین مسلک واقعیت به تقریبی که شهید صدر می‌کنند آنجا در واقع ایشان می‌گوید تصور معنا به وسیلۀ شنیدن لفظ ایجاد می‌شود، دلالت تصوریه است، نه قصد متکلم نسبت به معنا، ایشان می‌گوید چون حقیقت وضع اقتران بین لفظ و معناست، و این اقتران خود به خود ایجاد می‌شود. یعنی نتیجۀ این بحث این هست که اگر از یک شیءای شخص غیر ذی شعور هم لفظ صادر بشود این معنا حاصل می‌شود، بین این لفظ صرفنظر از این که لافظش چه کسی باشد و آن معنا یک اقتران اکید ایجاد شده در مجرد شنیده شدن این لفظ آن معنا به ذهن خطور می‌کند. این وابسته به این نیست که لافظش ذی شعور باشد، غیر ذی شعور باشد، آن ذی شعور هم قاصد باشد، یا غافل باشد، به اینها ربطی ندارد، چون حقیقت وضع آن ایجاد آن اقتران اکید است، و آن اقتران اکید بین ذات لفظ من ایّ لافظ صَدَر و تصور معناست، بنابراین این دلالت وضعیه، یک دلالت تصوریه است. مرحوم آقای خویی که مسلکشان مسلک تعهد است این اشکال را مطرح کردند بر کسانی که دلالت وضعیه را دلالت تصوریه قرار دادند به این که وضع یک فعل اختیاری واضع است، این فعل اختیاری هدفی دارد، هدف واضع نمی‌تواند چیزی باشد که از غیر ذی شعور صادر می‌شود، تعبیر ایشان این هست که ان الدلالة التصوریة فی اللفظ المسموع من الجدار لا یصح فرضها دلالة وضعیة لأن الهدف من الوضع انما هو التفهیم و التفاهم بین العقلا و اما الجدار الذی لا یعقل و لا یرید شیءً فما ؟؟؟ الوضع الی ما یسمع منه لغوا و لا فائدة فیه و یکون خلاف حکمة الواضع.

واضع یک فعل اختیاری دارد ازش سر می‌زند، این فعل اختیاری هدفی دارد. این که این هدفش این باشد که از دیوار لفظی که هست معنایی شنیده بشود، لغو است. آن معنا، این که از دیوار این معنا شنیده بشود به من چه ربطی دارد؟ و این این مطلب.

آقای صدر می‌فرمایند که بنابر تحلیلی که ما کردیم این مطلب اصلا پایه‌ای ندارد، چون ما در واقع واضع می‌آید یک سببیت بین این لفظ و معنا ایجاد می‌کند، و این سببیت وقتی ایجاد شد اینجور نیست، این سببیت نسبت به لفظی که از غیر ذی شعور هم حاصل بشود هم حاصل می‌شود دیگر، حالا یک نکته‌ای من اینجا تعبیر بکنم فکر می‌کنم این تعبیر را بیاورم برای روشن شدن مقصود آقای صدر روشن‌تر باشد. یک مطلبی را در یک رساله‌ای مرحوم جد ما دارند به نام الامر بین الامرین، این رساله در بحث سنت و تجدد هست، رسالۀ جالبی است، این رساله را همان موقعی ایشان نوشتند که در زنجان بودند هنوز قم هم نیامدند و نشانگر خیلی جالب است که حدود، حدود که نه، بیش از ۱۰۰ سال از تألیف این رساله گذشته، سال ۱۳۴۴ تألیف رساله است، امسال ما ۱۴۴۵ هستیم. جالب است یک رسالۀ، آنجا یک بحث خیلی جالبی دارند به تناسب بحثی که در این بحث‌های مقاصد شریعت و اینها که امروزه مطرح هست از جمله این بحث ایشان جالب است. ایشان یک نکته‌ای را مطرح می‌کنند، بحثی سر عنوان هدف احکام دین و ثمرۀ احکام دین، ایشان می‌گویند این دو تا را باید از همدیگر جدا کرد. ممکن است یک چیزی هدف احکام دینی نباشد ولی ثمرۀ احکام دینی باشد. من فرض کنید امروز برای این که بچه‌ام را مدرسه برسانم خب ماشینم را از خانه در می‌آورم، این ماشین را از خانه در آوردن ممکن است ثمراتی داشته باشد، ثمره‌اش این است که صدای ماشین من بلند بشود، همسایه‌ای هم که خواب مانده از خواب بیدار بشود آن هم بچه‌اش را بردارد ببرد، من به این خاطر نکردم، ولی یک سری امور ناخودآگاه برایش بار می‌شود، هدف یک امر اختیاری است، یعنی من هدف شیء چیزی هست که تصور آن هدف علت غایی من هست، اصلاً هدف علت غایی است دیگر، علت غایی یک چیزی هست که خودش معلول است، تصورش علتی است، خب این در جایی هست. ولی هدف ممکن است مضیق باشد ولی ثمره موسّع باشد، در واقع محصل فرمایش شهید صدر اینجا این هست که ولو هدف واضع هم، حالا اینجوری من بیان کنم، شما بگویید که

**شاگرد:** در اشکال به شهید صدر

**استاد:** نه اشکال نمی‌خواهم بکنم، حالا عرض می‌کنم. ممکن است کلام شهید صدر را ما اینجوری تقریب کنیم، که در واقع این که آقای خویی می‌فرمایند که وضع یک فعل اختیاری است خب عیب ندارد هدف واضع ممکن است دلالت تصدیقیه باشد، ولی این هدف واضع یک ثمره‌ای دارد، در یک چیز وسیع‌تری حاصل می‌شود، در یک، نتیجۀ این هدف، نتیجۀ وضع ایجاد اقترانی هست که ولو من اراده نکرده باشم، امسال اینها، این ممکن است اینجوری تقریب کنیم. ولی ممکن است یک مطلب دقیق‌تری اینجا بگوییم که من در همان بحث هدف و ثمره هم همین مطلب به نظرم می‌رسید. مرحوم جد ما یک نتیجه‌گیری‌های خاصی در آن بحث می‌کنند، من به نظرم تام نبود آن نتیجه‌گیری‌ها، نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها بشوم، ببینید اگر من به آن ثمره التفات نداشته باشم ممکن است یک کاری انجام بدهم که ثمره‌ای داشته باشد که ثمره اوسع از هدف من باشد، ولی در مورد خداوند سبحانی که آگاه به ثمرات احکامش هست قهرا می‌داند که این امور، این ثمرات برایش مترتب هست، این ثمرات محبوبش هم هستند، قهرا ثمره در جایی که علم بهش تعلق بگیرد به هدف تبدیل می‌شود. حالا آیا می‌توانیم، حالا ممکن است یک حکم ثمرات متعدد داشته باشد، حالا آنها یک نکات ریزه کاری است من وارد آن ریزه کاری‌های آن بحث نمی‌شوم. ممکن است کلام شهید صدر این باشد که وقتی واضع می‌داند که با این وضعی که می‌کند اقترانی حاصل می‌شود که چه از ذی شعور باشد، چه از غیر ذی شعور باشد این اقتران حاصل می‌شود، قهرا آن اقتران حاصل از ذی شعور هم مقصود او خواهد بود، چون من می‌دانم من دارم یک کاری انجام می‌دهد، نتیجۀ کار من یک اقتران وسیع است، اقترانی که از لفظ صادر از ذی شعور هم حاصل است و از لفظ صادر از غیر ذی شعور هم حاصل است، وقتی چنین هست من وضع که می‌کنم طبیعتا آن را هم قصد کردم، لازم نیست که من، ولو هدف اوّلیۀ من این هست که افرادی که ذی شعور هستند این نتیجه برایشان حاصل بشود، ولی من به یک سببی این کار را انجام دادم که می‌دانم این سبب، سببیتش اوسع از هدف من است، در نتیجه آن دلالت وضعیه که حقیقت وضع هست آن اوسع است، و من واضع هم آن را قصد می‌کنم، اینجور نیست که من واضع قصد، چون می‌دانم فعل من عامل ایجاد یک نوع اقتران اکیدی هست بین ذات لفظ من ایّ لافظ صَدَر و تصور المعنیٰ. به نظر می‌رسد ایشان اینجوری می‌خواهند کلام آقای خویی را بیان کنند.

مطلب سومی که ایشان اینجا مطرح می‌کنند مطلبی هست که یک مقداری تقریبی که آقای هاشمی اینجا دارند خیلی متفاوت هست با تقریبی که آقای حائری دارند. من هر دو عبارت را می‌خوانم و این مطلب سوم به نظرم در تحلیل فرمایش آقای صدر خیلی مهم است، مطلب سوم آقای هاشمی اینجوری دارد:

«و يستخلص مما سبق‏ توقف‏ فعلية الدلالة الوضعيّة غالبا على العلم بالوضع، لأنه إنما تتحقق الدلالة بالإشراط و الاقتران فلا بد و أن يعيش الشخص ذهنيا حالة الأشراط و الاقتران بين اللفظ و المعنى لينتقل إلى المعنى عند سماع اللفظ و هذا يكون غالبا على أساس العلم بالوضع، و قد يحصل على أساس تلقيني، كأن تقرن أمام طفل مثلا بين اللفظ و المعنى على نحو خاص فتحصل العلقة في ذهنه عن طريق هذا التلقين فتؤثر هذه العلقة أثرها و إن لم يكن الطفل عالما بنفس هذه العلقة.»

ایشان در واقع می‌خواهد. عبارتی که آقای حائری اینجا دارند در واقع می‌خواهند بگویند قوم گفتند که فهم معنا به علم به وضع متوقف است، ایشان می‌خواهند این را تبیین کنند، می‌گویند این که فهم معنا به علم به وضع وابسته است نکته‌ای دارد، اصل این نکته‌اش یک نکته‌ای که حالا عبارت را هم می‌خوانم: قد اشتهر علی الدلالة علی اساس الوضع مشروطةٌ بالعلم بالوضع و قد اتضح بما ذکرنا معنا اشتراط هذا العنوان و سر ذلک و انک عرفت ان روح الوضع و اقتران اللفظ بالمعنی فی الذهن اذا ففی الحقیقة لم یتم الوضع بعده فی حق الجاهلین بالوضع.

می‌گوید وضع برای اقتران اکید است، این اقتران اکید در ذهن جاهلین به وضع ایجاد نشده، بنابراین کأنّ وضع یک پدیده‌ای هست که این پدیده یک سرش به واضع مربوط است، واضع باید یک کاری بکند ولی این کار تمام العلة نیست، یک جزء العلۀ دیگری دارد آن هم علم به وضع است، وضع حقیقتش آن اقتران اکیدی است، آن اقتران اکید از عملیۀ واضع به علاوۀ علم مخاطب به وضع ایجاد می‌شود و اذا ففی الحقیقة لم یتم الوضع بعده، هنوز وضع کأنّ تام و تمام نشده فی حق الجاهلین بالوضع لعدم تحقق الاقتران بالمخصوص بین اللفظ و المعنیٰ فی اذهانهم و تتم الدلالة عندهم غالبا بان یعلم بالوضع بمعنیٰ انه اذا علم بانشاء اعتبار او تنزیل مثلا او قرن سابق فی ذهن الآخرین بین اللفظ و المعنیٰ و قد تحقق الاقتران فی اذهانهم ایضا و اعلموا بالوضع فتتم الدلالة عندهم و قد تتفق تمامیة دلالة من دون علم بالوضع بهذا المعنیٰ، بعد ایشان بحث همان که بچه گاهی اوقات علم به وضع ندارد ولی آن اقتران ممکن است، لازم نیست که علم به وضع داشته باشد بلکه مادر ممکن است می‌خواهد به بچه مطلب را یاد بدهد فرض کنید یک دانه اسباب‌بازی بر می‌دارد دستش عروسک و این که بفهماند که این عروسک هست و معنای عروسک را به او تفهیم کند. خب این چکیدۀ فرمایشات آقای صدر با بعضی از توضیحات. اینجا من از نکتۀ اخیر شروع می‌کنم، این که ایشان می‌فرماید که روح وضع اقتران لفظ به معناست، این یعنی چی اقتران لفظ به معنا؟ آیا مراد این هست که لفظ، انسان که لفظ را می‌شنود با شنیدن لفظ به معنا متوجه می‌شود بدون این که تصور تفصیلی علم به وضع کند، یعنی شما ممکن است این مطلب اخیری که ایشان گفتند مطلبش این باشد که علم به وضعی در اینجا دخالت دارد علم اجمالی، ارتکازی به وضع دخالت دارد، لازم نیست علم تفصیلی باشد، همان بحثی که بعدا در بحث دور دلالت تبادر بر معنای موضوع له مطرح می‌کنند که علم به وضع، علم ارتکازی به وضع هست نه علم تفصیلی به وضع، آیا مراد ایشان این هست که وضع باید به گونه‌ای باشد که نیاز به علم تفصیلی به وضع نباشد، همان علم ارتکازی، علمی که عالم به خود آن علمش هم علم ندارد در واقع، نفس علم هست ولی علم به علم درش تحقق ندارد، آیا مراد این هست؟ بنابراین و قبل از او کأنّ اقتران اکید حاصل نشده، اقتران اکید باید به گونه‌ای باشد که واضع، مخاطب لفظ را که شنید مستقیما به معنا پی ببرد و آن علم به وضع کأنّ مغفول عنه برای مخاطب باشد، برای فهم معنا، و الا اگر مغفول عنه نباشد این اقتران هنوز اکید نشده و اقتران اکید حاصل نشده. اگر این باشد به نظر می‌رسد همچین نیازی نیست ما در وضع این شکلی تصویر بکنیم. واضع مثلا فرض کنید ما الآن وضع‌هایی که برای بچه اسم‌گذاری می‌شود، امروز بچه را بغل می‌کند آن کسی که اسم می‌گذارد می‌گوید اسم بچه را گذاشتم محمود، یک نفر می‌گوید محمود بیا بغلم، محمود را بده بغل من، این کلمۀ محمود را می‌گوید بده بغلم از آن کسی که بچه هست، خب آن چون همین الآن یعنی برای این که از کلمۀ محمود به این بچه پی ببرد تصور این که این لفظ بر این معنا وضع شده را تصور تفصیلی هم می‌کند، تصور تفصیلی هم می‌کند بنابراین ما تصور تفصیلی از این لفظ این معنا را پی می‌برد. هیچ اشکالی ندارد، حالا که چنین شد اصلا نیازی نیست، بحث ببینید آن قرن اکید و امثال اینها نیازی نیست، اقتران اکید نمی‌خواهد، من وقتی می‌برم این لفظ را بر این معنا وضع کردم، علم پیدا می‌کنم که این لفظ برای این معناست، حالا به هر معنایی این، این برای این معنا بودن، این لفظ را برای این معنا، آن حالا تحلیل‌های خاصی وجود دارد، لفظ برای این معنا نمی‌دانم علی المعنیٰ هست، تحت المعنیٰ هست، فوق المعنیٰ هست، آن تحلیل‌ها را من کار ندارم، نمی‌دانم فنای لفظ، آنها را کار ندارم. بالأخره همین که من بدانم لفظ را بر معنا گذاشتند، همین باعث می‌شود که این لفظ را وقتی من بشنوم آن معنا به ذهن من خطور کند. اقتران اکید به آن معنایی که خود لفظ مستقیما معنا را برساند آن نیازی نیست، لفظ می‌تواند با توجه به علم به وضع آن معنا را به ذهن من خطور بدهد، من می‌دانم این لفظ را بر این معنا گذاشتند، بنابراین به این شکل، ببینید گاهی اوقات ممکن است لفظ را بر یک معنا بگذارند از اوّل می‌دانند افراد علم به این معنا به این راحتی پیدا نمی‌کنند، یک دفترچه راهنما هم کنارش می‌گذارند که هر وقت خواستید از این لفظ این معنا را پی ببرید از این دفترچه راهنما مراجعه کنید ببینید این لفظ برای چی گذاشته شده، معنایش را به دست بیاورید. به خصوص در زمان‌های قدیم پیام‌هایی که جنبۀ امنیتی داشته، چیز می‌کردند یک رمزگشا داشته، پیام رمز می‌دادند بعد کلید رمز هم بعدا می‌آمده، خب ممکن است بعضی وقت‌ها وضع به این شکل باشد، ما می‌گویند این لفظ را بر یک معنایی من قرار می‌دهم و خود شما باید حالا یا با دقت یا با هر چیزی یا مراجعۀ به یک کتابی که کنارش هست معنا را به دست بیاورید، پدیدۀ وضع به نظر می‌رسد تحقق پیدا کرده باشد. پدیدۀ وضع نیازی به آن اقتران اکید ندارد، البته این را نمی‌خواهم انکار کنم، این را بعد توضیح می‌دهم، ما بحثمان این نیست که اقتران اکید وضع را ایجاد نمی‌کند، بحث ما این هست نیازی نیست به اقتران اکید و این که ایشان وضع تعیینی را به معنای اقتران اکید می‌گیرد براساس عامل کیفی نه کمّی درست نیست، اصلا مگر واضع حتما باید در حضور جمع این چیز کند؟ یک ویژگی خاصی چیز بکند، نه، الفاظ را فرض کنید ما یک زبانی داریم زبان اسپرانتو، پروفسور زامنهوف است مخترعش، این یک مجموعه، یک زبانی اختراع کرده الفاظش را چیز کرده، خب این الفاظ برای این که افراد آگاه بشوند این زبان را ممکن است یک مدت نیاز به دفترچه راهنما داشته باشند برای این که این معانی را پی ببرند، حتی استعمالش هم لازم نیست به گونه‌ای باشد که بلافاصله را شنید به معنا خطور کند، اینها همه، یک کتابی هست این کَلْ حیدر دولت آبادی، خب مال آن محل خودشان بوده و اینها، الفاظ محلی زیاد توش به کار رفته، یک کتابچۀ یک جزوۀ راهنمایی دارد، نمی‌دانم ۲۰ صفحه است، معنای لفظ‌های چیز را دارد تویش، مثلا فلان لفظ یعنی چی است، فلان لفظ به معنای چی چی است، امثال اینها. خب این کل حیدر را که دولت آبادی نوشته این خلاف قوانین وضع هست؟ وضع حتما باید به گونه‌ای باشد که علم تفصیلی به وضع برای دلالت لفظ بر معنا کنارش نباشد، همین مقدار که این لفظ برای افادۀ این معنا هست همین مقدار، بیشتر از این هم نمی‌خواهیم من تصورم این هست که اصل مشکل این هست که مرحوم آقای حاج شیخ برای استدلال بر مسلک تعهد یک مطلبی دارد، ایشان می‌گوید که نمی‌توانیم بین دو امری که بینشان عُلقه نیست عُلقه ایجاد کرد، بنابراین ما باید مسلک تعهد قائل بشویم که این را توجیه کنیم. من عرضم این هست که چرا این، کی گفته که نمی‌شود عُلقه ایجاد کرد؟ علقۀ تصوری می‌شود ایجاد کرد، من می‌گویم این لفظ را برای این می‌آورم که این معنا به ذهن مخاطب خطور داده بشود، همین یک جمله‌ای که گفتم اگر کسی به این توجه بکند آن معنا به ذهن ما خطور می‌کند، نیاز نیست، خود همین وضع به معنای قرار دادن لفظ بر معنا، حالا به هر معنا، آن که من می‌خواهم تأکید کنم الآن در مقام این، عرض کردم در مقام این نیستم که لفظ بر معنا یعنی چی؟ این یک توضیحاتی دارد من بعدا خواهم داد در مورد این، به نظر می‌رسد که این تعبیری که در کلمات قوم هست که می‌گویند الوضع جعل اللفظ بازاء المعنیٰ، یک همچین عبارتی، این تعبیر خیلی روشن‌تر از حتی مبنای قرن اکید هم هست. قرن اکید شهید صدر در تحلیل وضع تعیّنی خوب است، حالا من این را یک توضیحی می‌دهم که ان شاء الله جلسۀ بعد در موردش توضیح می‌دهم. یک نکاتی هم در مورد این که وضع دلالت تصوری است، تصدیقی است امثال آنها، آنها هم در جلسۀ بعد در مورد این مطلب توضیحی خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان